

از : ایوان ایللیچ

ترجمه : هوشنگ وزیری

# فقر آموزش

## در آمریکای لاتین\*

### درآمد از : ارایش فروم

نه این مقاله‌ها نیازی به معرفی دارند و نه نویسنده آنها . با وجود این اگر ایوان ایللیچ به من افتخار نوشتن معرفی خود را داده است ، و اگر من این را با میل پذیرا شده‌ام ، از آن روایت که گویا هردو اندیشیده‌ایم این معرفی فرصتی بدست می‌دهد تا بر کردار و اعتقادی مشترک تأکید کنیم ، گرچه بازه‌ای از عقاید ما با یکدیگر تنافری درخور اعتنا دارند . استنباط نویسنده این مقالات نیز امروز دیگر همواره همان نیست که وی طی سالها در فرصتهای گوناگون به هنگام نوشتن آنها داشته است . اما او نسبت به هسته استنباطهایش وفادار مانده است ، و از این حیث ، ما با یکدیگر همداستانیم .

برای این هسته ، ترجمان درست را یافتن آسان نیست ، چگونه می‌توان موضعی اساسی را نسبت به زندگی در مفهومی گنجانید ، بی‌آنکه آن را مفشوش و مثله کرد ؟ لیکن چون کلمات ، واسطه فهماندن حرفهایمان به یکدیگر است ، به‌نظم می‌آید که «انسانگرایی ریشه‌دار» مناسبترین اصطلاح ، یا اصطلاحی از همه کمتر نامناسب ، باشد .

ریشه‌دار یعنی چه ؟ انسانگرایی ریشه‌دار یعنی چه ؟

مقصود من از ریشه‌گرایی در وهله نخست یک قلمرو فکری نیست ، بلکه بیشتر کردار یا موضعی است . نخست می‌توان این شعار را بر سر لوحه این نوشتن : در همه چیز تردید رواست ، بجز آنکه پندارهای ایدئولوژیک که عملاً هر کس از آنها برای خود توشه‌ای بر بسته است ، نقل احکام تردیدناپذیر و برای عقل سلیم یافته‌اند . «تردید» به این معنی حالتی روانشناسانه نیست که در آن نتوان تصمیمی گرفت و یقینی حاصل کرد - همچنان که دوسواسهای بیمارگونه دیده می‌شود . منظور این است که انسان آموختنی و توانایی تردید انتقادی نسبت به همه شعارها و نهادهایی را داشته باشد که زیر عنوان عقل سلیم ، یا منطق و به اصطلاح «آموزش‌پذیری» به صورت بت درآمده‌اند . این تردید ریشه‌دار فقط هنگامی میسر است که انسان پندارهای جامعه خود یا یک مرحله تمام تاریخی - مثلاً فرهنگ غربی پس از رنسانس - را نه به منزله بدیهیات تلقی کند ، و از این گذشته آگاهی خود را بگستراند و به قلمروهای ناشناخته اندیشه خویش نفوذ کند . شك ریشه‌دار ، عمل برآوردن و کشف کردن است ، طلوع این آگاهی است که قیصر برهنه است و لباسهای فاخرش فقط پرداخته خیال .

شك ریشه‌دار یعنی علامت سؤال گذاشتن ، معنی آن انکار بالضروره نیست . انکار به‌طور ساده این است که ضد آنچه موجود است ، اعلام داریم .

شك ریشه‌دار تا بدانجا جنبه دیالکتیکی دارد که تکامل مواضع متباین را در برمی‌گیرد و درصدد یافتن همپهادهای است که نفی و اثبات می‌کند .

شك ریشه‌دار ، يك فراگرد است : فراگرد رهائی از اندیشه بتسازانه ، و بینش خلاقانه امکاناتی که به ما عرضه می‌گردند . موضع ریشه‌دار در خلاء شکل نمی‌پذیرد . از عدم بر نمی‌آید ، بلکه از ریشه‌ها می‌روید ، و ریشه‌ها ، آنچنان که مارکس روزی گفت ، انسان است . اما خبر «انسان ریشه‌است» را به معنای تحصیلی و توصیفی نگرفته‌ایم . وقتی که از انسان سخن می‌گوییم ، مراد نه يك شیئی بلکه يك فراگرد است . از بضاعتهای او در پروراندن همه نیروهایش سخن می‌گوییم :

برای عمق بیشتر بخشیدن به وجود ، برای هماهنگی بیشتر ، برای عشق بزرگتر و دانائی بیشتر . نیز از انسانی

\* فصلی از يك کتاب منتشر نشده دیگر که بزودی از طرف انتشارات خوارزمی منتشر خواهد شد .

سخن می‌گوئیم که مایه فاسد شدن را دارد و قدرت عمل اومبدل می‌شود به شهوتی برای اعمال قوت بردیگران ، که عشق او به زندگی به صورت شهوتی مسخ می‌شود برای نابودکردن زندگی .

انسانگرایی ریشه‌دار ، استفهام ریشه‌دار است که تفاهم برای پویائی طبیعت انسانی ، و دغدغه برای رشد و شکوفائی تمام انسان ، راهنمای آن است . این استفهام ، به‌عکس اندیشه تحلیلی امروز «عینی» نیست اگر معنای عینیت این باشد که نظریه‌پردازی کنیم بدون تعهد توأم با غیرت نسبت به هدفی که فراگرد اندیشه را به حرکت درمی‌آورد و تقلید می‌کند . لیکن این استفهام بکسره عینی است اگر مراد این باشد که در جریان اندیشیدن ، هرگامی بردلایلی با دید انتقادی متکی است و در برابر فرایض عقل سلیم ، منشی‌انتقادی پیشه می‌گردد . معنای همه اینها آن است که انسانگرایی ریشه‌دار هراندیشه و هر نهادی را از این حیث‌در معرض استفهام قرار می‌دهد که بضاعت و توانگری انسان را برای سرزنده‌تر بودن تشویق می‌کند یا مانع می‌گردد . اینجا جای آن نیست تا برای شرائط عقل سلیم ، آنچه‌آنکه انسانگرایی ریشه‌دار در برابرش حالت استفهام می‌گیرد ، مثالهای دور و دراز بیاوریم - ضرورتی هم ندارد ، زیرا مقاله‌های ایوان ایلیچ درست به‌همین مثالها می‌پردازد ، مانند فایده تعلیمات آجیاری یا کار ویژه امروز کشیشها . مثالهای بسیار دیگری می‌توان آورد که برخیشان در سخنرانیهای نویسنده مندرج است . فقط از بعضیها یاد می‌کنم ، مانند مفهوم امروزی «بشرفتی» که اصل رشد مدام تولید ، مصرف ، صرفه جویی در وقت ، بیشترین بازده ، سود و قابل محاسبه بودن جریانهای اقتصادی را بی‌اعتنا به این امر شامل می‌شود که اینها همه چه تاثیری بر کیفیت زندگی و شکوفائی انسان دارد . یا این جرم که مصرف بیشتر ، انسان را خوشبخت می‌کند ، که مدیریت کارگاههای بزرگ باید به ضرورت اداره سالارانه و بیگانه باشد ، که معنای زندگی ، داشتن ( و به مصرف رساندن ) است ، و نه بودن ، که عقل در شعور خانه دارد و از زندگی احساسی جداست ، که نو همواره بهتر از گفته است ، که ریشه‌گرایی به ضرورت سنت را انکار می‌کند ، که عکس «آرامش و نظم» کمبود ساختهاست - خلاصه این که اندیشه‌ها و مفهومی که طی تکامل علوم طبیعی امروزین و صنعتگرایی شکل پذیرفته‌اند ، از همه اندیشه‌ها و مفهومیهای فرهنگی پیشین برترند و برای بشرفتی بشریت ، ناگزیر .

انسانگرایی ریشه‌دار همه این ادعاها را در معرض استفهام قرار می‌دهد و بیسی از آن ندارد که به تفکرات و راه‌حلهائی دست یابد که شاید عبث و ناساز جلوه کنند . ارزش بزرگ نوشته‌های ایوان ایلیچ به گمان من در این است که برانسانگرایی ریشه‌دار به گسترده‌ترین و خیال انگیزترین معنائش تاکید دارد . نویسنده مردی است باشجاعت کم‌نظیر ، سرزندگی بزرگ ، قهریختگی خارق‌العاده و درخشان ، و خیالی‌پروری غریبش . تمامی اندیشه او برغم‌خواری برای شکوفائی انسان استوار است - شکوفائی جسمانی ، روانی و معنوی . اندیشه‌های وی در این نوشته‌ها و نوشته‌های دیگر از آن رو مهمند که امکاناتی کاملا تازه را برملا می‌سازند و از این راه بروح تاثیر رها می‌بخش می‌نهند . خواننده را سرزنده‌تر می‌سازند ، زیرا دوازده‌ای را می‌کشایند که او دوازده زندان پشاورهای متداول ، برتر و از پیش پرداخته به بیرون رهنمون می‌شوند . این اندیشه‌ها به انسان تکلیف خلاق می‌دهند - البته نه به آنهایی که در برابر چنین مقولاتی فقط واکنشی خصماگین می‌نمایند - و از این راه برای آگاهی تازه نیرو و امید می‌بخشند .

## مدرسه چون گاو مقدس

پایان رسانده است . سرمایه‌گذاری آموزشی که نصیب شما شده است ، پانزده برابر سرمایه‌ای است که از این بابت برای اعضای آن فقیرترین ده درصدی از جمعیت بکار رفته است . که بیش از پایان کلاسی پنجم مدرسه را ترک کرده‌اند .

مدرکی که شما امروز می‌گیرید ، مشروعیت لیاقت شما را گواهی می‌کند . کسانی که خود به خویشتن آموخته‌اند و لیاقتهای خود را از راهی کسب کرده‌اند که در پورتوریکو به رسمیت شناخته نمی‌شود ، این مدرک را در اختیار ندارند . برنامه‌های آموزشی دانشگاه پورتوریکو همه از طرف شورای بین استانی دبیرستانها و دانشکده‌ها (۱) تصویب شده‌است .

معنی درجه‌ای آکادمیک که امروزه دانشگاه به شما اعطا می‌کند ، این است که والدینتان شما را در این شانزده سال آخر بر آن داشته‌اند که ، داوطلبانه یا ناودا و طلبانه ، به تربیت این آئین یفرنج مدرسه‌ای سر بسپارید . شما ، نه ماه در سال ، هر هفته پنج روز ، در قلمرو مقدس مدرسه حاضر بودید و این حضور را معمولا سال به سال بدون انقطاع ادامه داده‌اید . کارمندان دولت و کارگران صنعتی حق دارند باور کنند که شما آن نظمی را به‌خاک نخواهید سپرد که به هنگام « مراسم ورود » بدان تن در داده‌اید .

بخش بزرگی از جوانی شما در پناه مدرسه گذشته است . اکنون انتظار دارند که به دنبال شغنی بروید تا امتیازاتی را که به شما ارزانی داشته‌اند ، برای تسلهای آینده نگاهدارید .

پورتوریکو در نیمکره غربی یگانه جامعه‌ای است که ۳۰ درصد

اگر مدرسه را به عنوان آئین اصلی افسانه ساز جامعه صنعتی تصور کنیم ، می‌توانیم توضیح دهیم که چرانیازی اینچنین عمیق بدان وجود دارد ، و چرا افسانه‌های یفرنج گرداگردش را فرا گرفته است و به کدام طریق آموزش مدرسه‌ای ، باخویششناسی انسان معاصر ، پیوند خورده‌است . این سخنرانی که به‌مناسبت اعطای درجه دکتری در دانشگاه دولتی پورتوریکو ایراد شد ، به من فرصت بررسی این مسائل را داد .

مدرسه به عنوان نهاد ، اکنون در بحرانی قرار گرفته است که شاید پایان « عصر مدرسه » را در جهان غرب به همراه آورد . من از «عصر مدرسه » همان‌گونه سخن می‌گویم که ما از « عصر فئودالیسم » یا از « عصر مسیحیت » سخن می‌گوئیم . « عصر مدرسه » تقریبا ۲۲۰ سال پیش آغاز شد . به تدریج این تصور پدید آمد که آموزش مدرسه‌ای لازم است تا انسان به‌صورت عضوی سودمند جامعه درآید . وظیفه نسل شصت که این افسانه را به‌خاک بسپارید . شما در موقعیتی متناقض قرار گرفته‌اید . در پایان و به عنوان نتیجه تحصیل خود ، می‌توانید نوبیاید که آموزشی که کودکان شما می‌طلبند و سزاوار آنهاست نیازمند انقلابی درنظام مدرسه‌ای است که محصولات آن خود شما هستید .

رسم دکتری ، که ما امروز جشن آن را برگزار می‌کنیم ، تأیید کننده امتیازاتی است که جامعه پورتوریکو به یاری نظام گرانقیمت کمک مالی به مدرسه‌های دولتی ، به پسران و دختران شهروندان صاحب امتیاز ، خود ارزانی می‌دارد . شما بخشی از آن ۱۰ درصد صاحب امتیازان نسل خودتان ، بخشی از گروهی بسیار کوچک هستید که تحصیل دانشگاهی را

بوده‌اش را به‌عصر آموزش می‌رساند. پورتوریکو یکی از آن‌ش کشور جهان است که شش تا هفت در صد درآمد ملیشان را خرج آموزش می‌کنند. در پورتوریکو هزینه مدرسه‌ها و تعداد کسانی که در مدرسه‌ها اشتغال دارند، بیشتر از هر قلمرو دیگر در بخش دولتی است. مجموع جمعیت پورتوریکو در هیچیک از فعالیتهای دیگر اجتماعی، سهمی اینقدر زیاد ندارد. انسانهای بسیار در کنار صفحه تنویزیون شاهد این جشن هستند. اینهمه جشن و سرور از یک سو در آغاز این احساس را تأیید می‌کند که از حیث آموزش پائین‌تر هستند، و از سوی دیگر این امید مخکوم به تحقق نیافتن را در آنان تقویت می‌کند که روزی خواهند توانست دبیرم مدرسه عالی بدست آورند.

پورتوریکوئی مدرسه دیده است. نمی‌گویم دانش آموخته، بلکه می‌گویم مدرسه دیده است. پورتوریکوئیها دیگر نمی‌توانند زندگی بدون رابطه با مدرسه را تصور کنند. طلب آموزش، امروز جای خود را به‌جیر مدرسه ندین سپرده است. پورتوریکو مذهب تازه‌ای را پذیرفته است، که تعلیم می‌دهد آموزش محصول مدرسه است، محصولی که می‌توان به یاری اعداد تعریف کرد. اعدادی هست که نشان می‌دهد یک شاگرد چند سال را در مکتب استاد گذرانده است، ارقام دیگری حاکی پاسخهای درستی است که در امتحان داده شده است. یا گرفتن دبیرم، محصول آموزش ارزش بازار پیدا می‌کند. بدین ترتیب است که مدرسه رفتن در نقش خود، پذیرش در جرگه مصرف‌کنندگان با انضباط تکنوکراسی را تضمین می‌کند. همان طور که در روزگاران گذشته به کلیسا رفتن، تنق به جماعت قدسان را تضمین می‌کرد.

سراسر پورتوریکو امروز، ایده‌ئولوژی معلمات را می‌پذیرد. همان طور که روزی الهیات کنیشتاش را پذیرفته است. امروز مدرسه معنی آموزش دارد، همان طور که روزی کلیسا معنی مذهب داشت. روشهای تأیید، امروز مراسم دولتمداندانهای را بیاد می‌آورد که روزی شامل کلیسا می‌شد. کمکهای مالی دولت برای آموزش، همانند هدایای حکام به کلیسای دیروز است. قدرت مدرک تحصیلی در پورتوریکو با چنان سرعتی افزایش یافته است که فقیران، مکتب خود را درست ناتی از آن چیزی می‌دانند که برای شما، فارغ‌التحصیلان امروز، شرکت در قدرت و امتیاز را در جامعه تضمین می‌کند.

از یک بررسی چنین برمی‌آید که در پورتوریکو تعداد دبیرمه‌هایی که می‌خواهند به دانشگاه بروند، در برابر این تعداد در ایالات متحست. در عوض، احتمال کسب مدرکی دانشگاهی برای پورتوریکوئی بسیار کمتر از امریکائی است. این شکاف در حال افزایش میان آرزوها و امکانات فقط می‌تواند به سر خوردگی عمیق ساکنان این جزیره بینجامد. به همان نسبت که کودکی پورتوریکوئی دیرتر در مدرسه رد شود، به همان اندازه درماندگی خود را دردناکتر احساس می‌کند. برخلاف استنباطی رایج، تأکید بیشتر بر آموزش مدرسه‌ای، امروز دستورها را در پورتوریکو تشدید کرده است، و احساس آن فروستهای را نیز افزایش بخشیده است که پورتوریکوئیها در برابر ایالات متحد امریکا دارند.

این وظیفه نسل شماست که برای پورتوریکو راه آموزشی دیگری بیابید که با راه امروز تفاوتی ریشه‌دار دارد و از سرمشق جامعه‌های دیگر مستقل است. شما باید از خود بپرسید که پورتوریکو آیا راستی به نحوی برگشت ناپذیر می‌خواهد به محصول کش پذیر شغل معلمی مبدل شود. شما باید تصمیم بگیرید که آیا می‌خواهید کودکان را عبید مدرسه‌ای کنید که می‌خواهد از طریق به رسمیت شناخته شدن در امریکای شمالی، برای خود کسب اعتبار کند، خود را به وسیله تربیت نیروهای کار، موجه گرداند و نقش خود را در این بیند که به فرزندان بورژوازی امکان دهد که با خانواده «چونز» در وست چستر کانتی (۲)، نیویورک، کوس برابری بزنند.

گاو مقدس واقعی در پورتوریکو، مدرسه است. هواخواهان کامونولک، طرفداران استقلال دولتی، همگی مدرسه را امری کاملاً بدیهی می‌دانند. به راستی هیچیک از این راه‌ها نمی‌تواند پورتوریکوئی را آزاد کند که همچنان در وهله اول به آموزش مدرسه‌ای اعتماد می‌کند. پس اگر این نسل خواستار رهائی راستین پورتوریکوست، باید راه‌حلهائی آموزشی

اختراع کند که به «عصر مدرسه» پایان بخشند. این وظیفه‌ای دشوار خواهد بود. استادان دانشگاه در ردهائی که امروز دیده‌ایم، انسان را به یاد راهبیمائی زعمای مذهبی و فرشته‌های کوچک در «عبید بدن عیسی» می‌اندازند. مدرسه به رسمیت شناخته شده، اجباری، نیالودنی و همگانی برای کلیسای مقلس کاتولیک و پیرو حواریون مسیح، رقیبی می‌شود.

مدرسه عالی جای «ننه کلیسا» را می‌گیرد. قدرت مدرسه برای نجات مردم ناحیه‌های فقیر نشین، همانند قدرت کلیسا برای رهائی زندگی مسلمان از جهنم است. (جهنم در عبری، ناحیه فقیر نشین هم معنی می‌دهد) تفاوت میان کلیسا و مدرسه اصولاً در این است که آئینهای مدرسه امروز بسیار سختگیرانه‌تر و اختناق‌آورتر شده‌اند تا آئینهای کلیسا در بدترین روزگاران تفتیش عقاید اسپانیائیها. مدرسه به صورت کلیسای دولتی غیر دنیوی در آمده است. مدرسه امروز به‌نیاز شدید آموزش همگانی بازمی‌گردد که دوست سال پیش چون آزمایشی برای ادغام همگان در دولت صنعتی آغاز شد. در شهر بزرگ صنعتی شده، مدرسه نهادی ادغام‌کننده بود. در مستعمرات، مدرسه ارزشهای قدرت جهانی فرمانروا را به طبقات حاکم‌تربیع می‌کرد و در توده مردم احساس حقارتی را که در برابر برگزیدگان دانش آموخته داشتند، صیقتر می‌گرداند. در عصر پیش از سیرتیک، نعلت بدون غسل تعمید همگانی به وسیله مدرسه قابل تصور است، و نه صنعت. در مدرسه امروز که رد می‌شود، مانند «ماران (۳)» از دین برگشته در اسپانیای قرن یازدهم است.

من - چنان امیدوارم - که در پایان عصر صنعتی قرار داریم. به هر حال زمانی دراز زنده نخواهیم بود، اگر نابهنگامیهای چون حاکمیت منی، خودبستگی صنعتی و خودستائی فرهنگی را از میان ببردانیم - که از طرف مدرسه به صورت باقیمانده آشی درهم جوش برآمده‌اند. به پورتوریکوئیهای جوان فقط در قلمرو مقدشان است که می‌توان چنین آشی خوراند.

امیدوارم توه‌های شما در جزیره‌ای زندگی کنند که در اکثر آنان به کار مدرسه رفتن همان اهمیتی را بدهد که امروز برای کلیسا رفتن و به موعظه کشیش گوش دادن قائل‌اند. این‌روز هنوز دور است، اما امیدوارم شما مسئولیت فرا آوردن آنرا برعهده‌گیرید، بدون بیم از این‌که به‌عنوان کافی، دشمن دولت یا مخلوقاتی ناپسند لعنت شوید. شاید تسلای برای شما باشد که آن کسانی که در کشورهای سوسیالیستی همین مسئولیت را برنمه می‌گیرند، به همین گونه نشام می‌شوند.

در جامعه پورتوریکوئی ما اختلاف عقاید بسیار است. طبیعت به وسیله صنعتی شدن تو معرض تهدید قرار گرفته است، میراث فرهنگی با جزایر غلبه، قطعی شده است. حیثیت انسانی به‌وسیله نثر و فانتزی، به وسیله اعلائی قهرآمیز، به خاک سپرده می‌گردد، این نشان دهنده کار و مسائل ارتباط جمعی است. هر یک از این چیزها موضوعی برای بحشی پردامنه و همگانی است. آدمیانی هستند که صنعت کمتر، زبان انگلیسی کمتر و کواکولای کمتری آرزو دارند، و انسانهای دیگر که می‌خواهند از اینها بهره‌ای بیشتر داشته باشند. لیکن همه در این‌باره همدستانند که پورتوریکو به مدرسه بیش از هر چیز نیاز دارد.

معنایش این نیست که در پورتوریکو درباره مسائل آموزشی بحث نمی‌شود. کاملاً به عکس. دشوار خواهد بود یافتن جسامه‌ای که سیاستمداران و اربابان طراز اول صنایع آن اینقدر به امر آموزش بپردازند. اینان همه خواستار آموزشی مربوط به بخشهایی هستند که خود نمایندگی‌ها را دارند. لیکن این مناقشه‌ها فقط به کار آن می‌آید که ایده‌ئولوژی مدرسه‌ای درافکار عمومی تشدید شود، و آموزش چون آمیزه‌ای از کلاس درس، برنامه، کمک، امتحان و نمره، کاستی پذیرد.

من می‌پذیرم که آنچه امروز مدرسه‌اش می‌نامیم، در پایان قرن به صورت پسمانده‌ای تاریخی درخواهد آمد که مال دوران راه‌آهن و اتومبیل

## 2. Familie Jones in Westchester.

۳. Marran - واژه دشنام ماندنی است برای یهودی‌ای که

بذور غسل تعمید داده می‌شد. م

شخصی است و به همراه آنها از میان رفته است. بیگمان بزودی ثابت خواهد شد که رابطه مدرسه با آموزش همانقدر است که رابطه «پزشک - جاهدوگر» با بهداشت همگانی.

جدا کردن آموزش و مدرسه از یکدیگر به عقیده من هم اکنون در جریان است و به وسیله سه نیرو به پیش رانده می شود: به وسیله جهان سوم، گتوها و دانشگاهها. در کشورهای جهان سوم آموزش اکثریت را مقبون می کند و خود آموختگان را مردود می دارد. بسیاری از اعضای گتو های «سیاه» مدرسه را «سفیدساز» می دانند. دانشجویان معترض به ما می گویند که مدرسه حوصله شان را سر می برد و بین آنها و حقیقت حایل شده است. اینها بیگمان تصویرهایی ناساز است؛ لیکن اسطوره نظام آموزش درک حقیقی را که در پشت آن نهفته است، برای ما دشوار می کند.

انتقادی که دانشجویان امروز از معلمان خود می کنند، به همان اندازه اساسی است که روزی انتقاد نیاکانشان از موبدان (۴) اصولی بود. جدائی آموزش از مدرسه، در اسطوره زدائی کلیسا پیشینه ای دارد. امروز ما با نام آموزش، علیه شغل معلمی نبرد می کنیم که ناداوتطلبانه به صورت علقه ای اقتصادی درآمد آمده است؛ درست مانند روزگاران پیشین که مصلحان علیه موبدان نبرد می کردند که - اغلب ناداوتطلبانه - بخشی از گزیدگان کهن قدرت شده بودند. شرکت در یک «نظام تولیدی» از هر نوع همواره نقش پیامبرانه کلیسا را همانقدر تهدید کرده است که اکنون نقش آموزشی مدرسه تهدید می کند.

اعتراض به مدرسه علی عمیقتر از آن دارد که رهبرانش عنوان می کنند. این گرچه اغلب سیاسی است، لیکن به عنوان خواستی برای اصلاحات گوناگون نظام، بیان می گردد. اگر شاگردان مدرسه اعتقاد و احترام به نهادی را که بزرگشان کرده است، از دست نمی دهند، این خواست هرگز مورد حمایت بزرگ قرار نمی گرفت. اعتصابهای دانش آموزان ترجمان بیش عمیقی است نسبت به این که مدرسه حرمت آموزش را از بین برده است، که مدرسه با آموزش و جامعه سر خصومت دارد - همان طور که در زمانهای دیگر، کلیسا ضد مسیحی شد، یا «اسرائیلیان بت پرست» گردیدند. من عقیده دارم که این بیش را می توان در عبارتی کوتاه بیان کرد.

امروز اعتراض پاره ای دانشجویان، متناسب با «سقوط» آن پیشوایان فرهنگند است که این، البته، هرگز موجب اصلاح کلیسا نشد. پیش بینیهای آنان کارشان را به شهادت کشاند، بیش الهیشان سبب گردید که به عنوان کافر تعقیب شوند، و رفتاری که از سر ایمان کردند، اغلب موجب آن شد که به آتش افکننده سوزانده شوند. پیامبر را مضمون ویرانگری قبیله را به بی حرمتی نسبت به دین، متهم می کنند. مقدس را بی حرمتی دیوانه می انگارند.

قدرت زندگی کلیسا همواره بدان وابسته بود که استقباهش گوش شنوا برای شنیدن سخنان آن مومنانی داشتند که جمود آئینها را چون مانعی در برابر ایمان خویش می دیدند.

از آن رو که کلیساها لیاقت آن را ندارند که گفتگویی میان روحانیان حاکم و آنان که به گونه ای دیگر می اندیشند را، رهبری کنند، به درد موزه می خوردند، و درست این همان بلائی است که می تواند به آسانی بر سر مدرسه ها فرود آید. برای دانشگاه آسانتر است که دیگر گونه اندیشی را ناشی از علتی گذرا بداند، به جای این که دیگر گونه اندیشی را به بیگانگی عمیق شاگرد از مدرسه مربوط سازد. برای رهبر دانشجویان نیز کار کردن با شعارهای سیاسی آسانتر است تا حلقه ای اساسی به گاوهای مقدس مدرسه. دانشگاه می بیند که خود را در معرض این خطر قرار می دهد که به علت خوشبختی مسخره شود، اگر چالش دانشجویان دیگر گونه اندیشی را پذیرد. و بدانان یاری دهد تا نگرانیهای را که علت نپذیرفتن نظام مدرسه ای دارند، به شیوه ای عقلانی و فهمیدنی بیان کنند. رهبر آنان که می کوشد در میان رفیقانش آگاهی نسبت به انزجار از مدرسه شان (و نه نسبت به خود آموزش) را تشویق کند، می بیند که موجب بیداری دغدغه های می شود که فقط اندک کسانی از هوادارانش خود را روی آن قرار می دهند.

دانشگاه باید تمیز دادن پیاموزده: بین انتقاد سترون از مقامات مدرسه، و این ندانکه باید مدرسه را برای آن مقاصد آموزشی که غرض از ایجاد مدرسه، آن بوده است، دگرگون کرد؛ بین خشم ویرانگر و خواست نوعی آموزش که از ریشه جدید باشد، نوعی که شعور نقش پذیرفته از سنت مدرسه ای به زحمت می تواند تصورش را بکند؛ بین کلیبی مسلکی که امتیاز هائی تازه برای صاحبان امتیاز می جوید، و نیشخندهای سقراطی که در ارزش انواع به رسمیت شناخته شده تدریس، تردید می کند، و دستگاه بخش بزرگی از پولش را در آن سرمایه گذاری کرده است. به عبارت دیگر ضروری است که میان هابوی ناخوشتانانه، و اعتراض سنجیده تمیز داده شود، که این موضوع بر طرد مدرسه به عنوان نماد وضع موجود، متکی است.

در هیچ جای امریکای لاتین مخارج برای آموزش، طلب آموزش و اطلاعات درباره آموزش، مانند پورتوریکو افزایش نیافته است. از این رو نیز مکان دیگری نیست که اعضای نسل شما بتوانند به آسانی پورتوریکو، جستجو برای شیوه تازه آموزش همگانی را آغاز کنند. بر شامت که از راه شناخت این مساله، که نسلهای پیش برای دسترسی به برابری اجتماعی از راه تعلیم اجباری و همگانی، به بیراهه رفته اند، ما را از راه رفته بازگردانید.

در پورتوریکو از هر ده شاگرد سه شاگرد پیش از پایان کلاس ششم، مدرسه را ترک می گویند. یعنی از خانواده هائی بلند آمدی پایتینتر از متوسط، از هر دو کودک فقط یکی مدرسه ابتدائی را تمام می کند. از این رو نیمی از همه والدین در پورتوریکو به توهمی فریاد می زنند که می بیند این فرزندان برای راه یافتن به دانشگاه بخت بیشتری از یک حاشیه نشین دارند.

پول دولت برای مقاصد آموزشی، بیواسطه به مدرسه ها سرانبر می شود، بی آن که شاگردان را بر آن تفوذی باشد. توجیه سیاسی این روش این است که بدین ترتیب همگان به شیوه ای یکسان جواز ورود به کلاس مدرسه را دارند. هزینه سنگین این نوع آموزش که از طرف کارشناسانی املا می شود که بیشترشان در خارج از پورتوریکو تربیت یافته اند، دروغ جواز یکسان ورود را فاش می کند.

مدرسه های عمومی شاید امتیاز خود را تصیب همه معلمان کنند، لیکن فقط آن دانش آموزان اندکی هستند که از این رهگذر بهره ای می گیرند که تا بالاترین پله نظام می روند. درست از آن رو که ما اصرار می ورزیم که منابع مالی «مدرسه آزاد» را مستقیماً فراهم آوریم، سبب می شویم که پولهای کمی که هست، بر تکواری نسبت به تعداد کمی از کودکان متمرکز شود.

من گمان می کنم که حق هر پورتوریکوئی است که سهمی برابر از بودجه آموزشی داشته باشد. این چیزی کاملاً جدا و بسیار ملموس تر از «عده مکانی» - فقط - در مدرسه است. مثلاً معتمد که نوجوانان سیزده ساله ای که تنها چهار سال به مدرسه رفته است، نسبت به مابقی بودجه آموزش حق بیشتری دارد تا آن شاگردان همن وصال او که هشت سال مدرسه را پشت سر گذاشته اند. و یک شهروند هر چند در «محرومتر» به همان نسبت ضمانتی که برای حق خود لازم دارد، بیشتر.

اگر در پورتوریکو تصمیم بگیرند این حق را ادا کنند، آنگاه باید مدرسه آزاد را بیدرنگ رها کرد. آنگاه با وجود هزینه های گزافی، مبلغ سرانه ای که در سال به هر نفر تنفیق می گیرد، برای یک سال تمام مدرسه کفایت نخواهد کرد. این نارسائی هنگامی از این هم بسیار زنده تر جلوه خواهد کرد که تمامی بودجه آموزشی را برای همه مراحل تحصیل، جمعیت بین شش و بیست و پنج سال تقسیم کنند - یعنی از کودکان تا پایان مدرسه عالی - که به ظاهر همه پورتوریکوئیها می توانند آزادانه از آن بهره مند شوند.

این واقعیتها ما را در برابر گزینشی سه گانه قرار می دهد: می توانیم به بهای آزادی و وجدان آسوده، بگذاریم نظام، این چنین که هست،

شغلی یا فعالیتهای عام المنفعه ویا در کتابخانه‌های بسبک جدید و موسسات دیگر، که فرصتی برای آموزش می‌دهند - ارزانی داشت. اما هیأتی نهادی که امر آموزش در جامعه فردا خواهد یافت، هنوز به درستی شناخته نیست؛ همان طور که مصلحتی بزرگ نمی‌تواند از پیش بسبک نهادهائی را تعیین کند که از اصلاحات او برخوردار آمد. این نگرانی که نهادهائی تازه نیز می‌توانند باز ناگام باشند، توجیه کننده آن نیست که فرمانبردارانه به آنچه اکنون موجود است، گردن نهیم.

این پیام که باید پورتوریکوئی بدون مدرسه را تصور کرد، باید برای بسیاری از شما شگفت‌آور باشد. لیکن آموزش راستین تازه، ما را برای شگفتیها آماده می‌کند. هدفگذاری امر آموزش همگانی، نباید کمتر از هدفگذاری کلیسا اساسی باشد، با آن که این یکی آشکارتر جنبه می‌کند. هدف اصلی آموزش همگانی باید این باشد که وضعی به وجود آورد که در آن جامعه فرد فرد اعضایش را ناچار کند که به خود و فقر خود واقف گردد. آموزش یعنی پروراندن احساسی مستقل نسبت به زندگی، و ایجاد رابطهای که سبب می‌شود خاطره‌هایی که از همزیستی انسانها پدید آمده‌اند، برای همگان سودمند افتد. موسسه آموزشی می‌تواند کانون این کوشش باشد. این مستلزم وجود مکانی در جامعه است که در آن هر یک از ما از شگفتیها بیدار شود؛ محلی برای دیدار که دیگران نران‌ها را از آزادی خود به شگفتی می‌اندازند و مرا به آزادی خودم واقف می‌کنند. اگر دانشگاه می‌خواهد خود را شایسته سنت خویش نشان دهد، باید نهادی باشد که هدفیاش به عنوان اجرای آزادی فهمیده شود و خود مختاری آن باید بر آن اعتمادی استوار باشد که افکار عمومی از کاربرد این آزادی انتظار دارد.

دوستان من، وظیفه شماست خودتان و ما را به شگفت آورید. با آن جنبه آموزشی که با موفقیت برای کودکان ابداع می‌کنید. امیدوستگاری ما در این است که از کار دیگری به شگفت آئیم. بیاموزیم که مدام شگفتی‌گیزانه تازه را مشاهده کنیم. من از مدتها پیش تصمیم گرفته‌ام تا واپسین ده زندگی، یعنی در مرگ هم، امیدوارانه چشم براه شگفتیها باشم.

## 5. Paulo Freire



**فروشگاه‌های کفش پتی**  
**نمایشگر زیباترین مدل‌های سال**

باشد؛ می‌توانیم وسائل موجود را منحصر صرف آن کنیم که کودکانی که والدینشان درآمدی پائینتر از متوسط دارند، رایگان و به اختیار خود به مدرسه بروند؛ یا آن که از پولهای همگانی که در اختیار ماست سود بگیریم تا به همه آن سهم برابر از آموزش را عرضه داریم که این بودجه برای هر کسی تضمین می‌کند. البته غنی‌ترها می‌توانند بر این مبلغ چیزی بیفزایند و برای کودکانشان همچنان همان امتیازهای مورد بحث را کسب کنند. فقیران بیگمان از سهم خود برای کسب آموزش از راههائی موثرتر و ارزاتر استفاده خواهند کرد.

البته کشورهای دیگر آمریکای لاتین نیز در برابر همین گزینش قرار گرفته‌اند، در آنها اغلب برای کودک بطور متوسط، سالانه پولی بیش از ۴۰ دلار در اختیار نیست. اگر آن ۴۰ در صد مالیاتی که اکنون برای آموزش فراهم آمده است، بر همه کودکان تقسیم گردد که طبق قانون جاری باید به مدرسه بروند، این مبلغ هرگز برای يك سال تمام آموزش متعارف مدرسه‌ای، کافی نیست. اما همین مبلغ کافی است که برای بخشی بزرگ از کودکان و بزرگسالان همه ساله يك ماه آموزشی عمیق را فراهم کرد. همچنین کافی است که منابع مالی توزیع پایبندی آموزشی تامین گردد که به احاطه پراعداد، حروف و نمادهای منطقی می‌انجامد؛ این مبلغ همچنین برای کمک به آموزش مکرر کارآموزان نیز کفایت خواهد کرد.

در برزیل شرقی پائولو فره (۵) که سپس ناگزیر به ترك کشور شد) به ما نشان داد که با خرج کردن يك باز این مبلغ، به ۲۵ در صد از بیسوادان بدان پایه سواد می‌توان آموخت که چیزهای ضروری را بتوانند بخوانند. لیکن این، همان طور که او گفته است فقط در صورتی امکان دارد که برنامه خواندن بر کلماتی محدود که در حکم محتاج است، متمرکز باشد مثلاً در چهار چوب لغات متداول جماعتی که از حیث سیاسی جهت و علاقه‌های خاص دارند.

پیشنهادهای من شاید بسیاری از کسان را برنجاند ولی ما از پوزیتیویستها و لیبرالهای بزرگ این اصل را اقتباس کردیم که پول دولتی برای اداره مدرسه‌هائی بکار رود که هدایت آن برعهده آموزگاران حرفه‌ای است؛ درست مانند آن روزگاری که عشریه به کلیسا داده می‌شد تا کیشش مخارج آنجا را اداره کنند. بر شماست که شبرد علیه مدرسه‌های آزاد دولتی را به نام بحث برابری راستین در امر آموزش هدایت کنید. مع در میان شما آن کسانی را می‌ستایم که جرات کافی برای دستیازی به این نبرد دارند.

جوانان خواستار موسساتی آموزشی هستند که همان آموزش بدوستان آنان نمی‌خواهند و نیازی ندارند که برایشان مادران و تسویری شود. باید یا مغز شوئی شوند. آشکارا دشوار است - در صورتی که شاگردان به مراقبت تیسار خوارانه، رقابت بیشتر و مغز شوئی خوگر نشوند - در مدرسه‌ای که از دادن آموزش امتناع دارد، طالب آموزش باشیم. و همچنین دشوار است پول معنی را تامین کردن، که در عین حال قبیح، داور راپرن و مدیر برنامه آموزشی است. اقتصادی نیست که این نقشها در يك موسسه متمرکز شود. درست همین در آمیختن این وظائف - اغلب ناسازگار بایکدیگر - آموزش مدرسه‌ای را بدین اندازه گران تمام می‌کند. این مطلب، علت کمیود دائمی بودجه آموزشی نیز هست. بر شماست که نهادهائی بیافرینید که بتوانند در چهارچوب پول همگانی به همه کس آموزش عرضه بنارند.

هنگامی که پورتوریکو دیگر از حیث روانشناسی کار را از مدرسه بگذراند، قادر خواهد بود منابع مالی آموزش برای همه را تامین کند، و فقط در آن صورت است که انسان به راستی یارای آن را می‌یابد که به آموزش غیر مدرسه‌ای اعتباری سزاوار بدهد. گهگاه باید این شکلهای تازه آموزشی را به منظور جبران درماندگی مدرسه‌ها طرح‌ریزی کرد. برای ایجاد شکلهای تازه آموزش، باید راهحلهائی در برابر مدرسه ارائه دهیم، که به شاگردان، معلمان و مالیات پردازان، امکان بهتری، عرضه کند دلیل روشنی وجود ندارد که نتوان آموزش را که مدارس از دادن آن غافل ماندند، به شیوه‌ای کامیابتر - در چهارچوب خانواده، کار